

حکایت آهو در طویله خران

۳ بهمن ۱۳۹۳ ساعت ۱۲:۵۴

آهو گفت: ای الاغ! این غذا شایسته توست. من پیش از اینکه به این طویله تاریک و بد بو بیایم در باغ و صحرا بودم، در کنار آب های زلال و باغ های زیبا، اگرچه از بد روزگار در اینجا گرفتار شده ام اما اخلاق و خوی پاک من از بین نرفته است. اگر من به ظاهر گدا شوم اما گدا صفت نمی شوم. من لاله سنبل و گل خورده ام.

صیادی، یک آهوی زیبا را شکار کرد و او را به طویله خران انداخت. در آن طویله، گاو و خر بسیار بود. آهو از ترس و وحشت به این طرف و آن طرف می گریخت. هنگام شب مرد صیاد، کاه خشک جلو خران ریخت تا بخورند. گاوان و خران از شدت گرسنگی کاه را مانند شکر می خوردند. آهو، رم می کرد و از این سو به آن سو می گریخت، گرد و غبار کاه او را آزار می داد.

چندین روز آهوی زیبای خوشبو در طویله خران شکنجه می شد. مانند ماهی که از آب بیرون بیفتد و در خشکی در حال جان دادن باشد. روزی یکی از خران با تمسخر به دوستانش گفت: ای دوستان! این امیر وحشی، اخلاق و عادت پادشاهان را دارد، ساکت باشید. خر دیگری گفت: این آهو از این رمیدن ها و جستن ها، گوهری به دست آورده و ارزان نمی فروشد. دیگری گفت: ای آهو تو با این نازکی و ظرافت باید بروی بر تخت پادشاه بنشینی. خری دیگر که خیلی کاه خورده بود با اشاره سر، آهو را دعوت به خوردن کرد. آهو گفت که دوست ندارم. خر گفت: می دانم که ناز می کنی و ننگ داری که از این غذا بخوری.

آهو گفت: ای الاغ! این غذا شایسته توست. من پیش از اینکه به این طویله تاریک و بد بو بیایم در باغ و صحرا بودم، در کنار آب های زلال و باغ های زیبا، اگرچه از بد روزگار در اینجا گرفتار شده ام اما اخلاق و خوی پاک من از بین نرفته است. اگر من به ظاهر گدا شوم اما گدا صفت نمی شوم. من لاله سنبل و گل خورده ام. خر گفت: هرچه می توانی لاف بزنی. در جایی که تو را نمی شناسند می توانی دروغ زیاد بگویی. آهو گفت: من لاف نمی زنم. بوی زیبای مشک در ناف من گواهی می دهد که من راست می گویم. اما شما خران نمی توانید این بوی خوش را بشنوید، چون در این طویله با بوی بد عادت کرده اید.

مثنوی معنوی

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/21930/آهـو-آكآبـتـ/آـرآن-طـوـبـلـهـ-آهـو>